

دادرسی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه در دعوی

دولت انگلستان بر دولت ایران راجع به نفت

گزارش دیوان (قسمت دوم)

بقیه مدافعات پروفیسور رولن در جلسه عمومی سه‌شنبه دهم ژوئن

سال ۱۹۵۲

استناد دوم انگلستان نیز عجیب و موضوع اصرار بکلمه دخالت است و اینطور می‌گوید: دیوان چنین تصور می‌کند که شما باید دیوان را یکی از تشکیلات منظور دارید. من نیدانم چگونه میتوان از این موضوع خودداری نمود چون دیوان در تعداد تقسیماتی است که ماده ۷ از تشکیلات ملل متحد نموده است. تذکریه انگلیس اظهار می‌دارد در هر صورت دیوان در امور دخالت نمی‌نماید. در واقع هیچک از تشکیلات ملل متحد در امور دخالت نمی‌نماید اگر کلمه دخالت را به‌منی قدیمی حقوق بشر تعبیر کنیم که مفهوم آن دخالت کشوری در امور کشور دیگر می‌باشد ولی مفسرین منشور مجموعاً قبول کرده‌اند که در اینجا از کتاب «حقوق ملل» تالیف کلسن (Kelsen) صفحه ۷۷۲ نقل می‌نمایم - «از کلمه دخالت کلیه اقدامات تشکیلات می‌کنند مفهوم گردد» آقایان اگر بدین طریق عمومی کلمه دخالت را باید تعبیر نمود من حق دارم برای قسمت دوم اسناد انگلستان بیش از قسمت اول ارزش قائل نیاشم.

سپس دلیل عمومی بکار می‌برند که پیچیده‌تر از سایرین بوده و از این قرار است: اما این مقررات شامل دیوان نمی‌شود زیرا دیوان دارای اساسنامه مستقلی بوده و فقط بوسیله آن اساسنامه مشخص می‌گردد و برای احقاق این رویه مطلبی نقل می‌نمایند که آنرا ماده ۹۲ اساسنامه می‌نمایند و بموجب آن در بران باید طبق اساسنامه عمل نماید اما این نقل ناقص است و در حقیقت مطلبی که قبلاً در متن ماده آورده شده است و همچنین دنباله آن حذف گردیده است زیرا چنانچه ماده ۹۲ تماماً قرائت گردد تاثیر دیگری به انسان می‌دهد.

« دیوان بین‌المللی دادگستری عبارت است از تشکیلات قضایی کامل ملل متحد و طبق اساسنامه‌ای بر اساس دیوان دائمی بین‌المللی تشکیل یافته است » (در اینجا چند کلمه در نقلی که تذکریه انگلستان نموده حذف شده است) و باین منشور منظم گردیده و جزء لاینفک آن محسوب میشود « آقایان چنانچه اساسنامه جز لاینفک منشور باشد آیا احتیاج به این می‌باشد تذکر

داده شود که مقررات اساسنامه قابل تفکیک با مقررات منشور نبوده و بوسیله مقررات منشور مشخص می گردد.

اما تذکاري انگلستان که هیجوت در استناد کوتاهی نکرده است دلیل چهارم دیگری مآورد و میگوید طبق بند ۲ ماده ۲ چنین پیش بینی شده است که مقررات منشور ملل متحد اجازه دخالت ندهد ولی هنگامیکه دیوان در موضوع حل اختلافی قضاوت مینماید بر حسب اجازه منشور نبوده بلکه بر حسب اجازه طرفین میباشد. بنابراین منشور اجازه ندهد پس در صورتیکه طرفین این اجازه را میدهند میتوان با سانی در نظر گرفت که در اینجا از بند ۲ ماده ۲ که آنهم جز مقررات منشور منظور دیگری ندارد نباید وحشتی داشت. گمان نمیکنم بیش از این در برابر یک بررسی دوام بیاورد.

البته مسلم است هنگامیکه دیوان در باره تصفیه اختلافی قضاوت مینماید. طبق اجازه طرفین عمل میکند و شخصاً دبروز در این مورد اصرار ورزیدم و اگر طبق اجازه طرفین عمل مینماید باین دلیل است که منشور و اساسنامه آن اقتداراتی بآن داده است منشور و اساسنامه آن آثار مجاز نموده که در بعضی موارد معنی دخالت نماند و عملی را که طرفین از آن انتظار دارند انجام دهد اینجا دولت انگلستان سعی دارد مارا ب نتیجه ای بکشاند که قبول آن مشکل است و میگوید: اگر بند ۲ ماده ۲ را بدین طریق تفسیر کنید آیا اینطور اقامه دلیل میکنید که حتی هنگامیکه دول در نتیجه توافق یا بوجوب عهدنامه مخصوصی بدیوان مستقیماً ماموریت میدهند در اختلافی مربوط ب مسئله مشخصی قضاوت نماید باز هم باید بند ۲ ماده ۲ را در نظر بگیرد و احتمالاً به احترام منشور آنچه را متفقاً طرفین از آن تقاضا نموده اند رد کنند. آقایان این موضوع مرا مجبور مینماید در اینجا تشخیصی قائل گردم که ناشی از ماده ۳۶ اساسنامه دیوان است. تصور نمیکنم دیوان در قضاوت خود که طبق آن همیشه صلاحیت دارد در اختلافی که بآن رجوع شده قضاوت نماید احتیاج داشته باشد تغییری بدهد ماده ۳۶ میگوید که صلاحیت دیوان شامل کلیه قضایاتی است که طرفین بآن رجوع مینمایند.

در این موضوع جای تردید نیست و شخصاً اذعان دارم که در این مورد بکنوع اجازه اقتدار مستقیمی در پیش است که طرفین داده اند و مورد بحث قرار نگیرد و نیز حاضرم قبول نمایم که تمام قسمت اول ماده ۳۶ خارج از مقررات بند ۲ ماده ۲ میباشد و هنگامیکه اساسنامه صلاحیت دیوان را برای مواد بخصوصی که در قراردادها و عهدنامه های معتبر پیش بینی شده تعیین میکند مواد مخصوص آنست که طرفین مستقیماً بدیوان صلاحیت داده اند و در آن موارد دیوان نباید از این قضیه متوحش باشد که آیا این امر اصولاً در صلاحیت ملی آنها هست یا نیست ولی آقایان بند ۲ ماده ۳۶ که اعلامیه ها بر اساس آن صادر گردیده. قراری است که طبق آن طرفین اظهار میدارند قضاوت دیوان را حقا و بدون فرار داد مخصوصی الزامی میشناسند در اینجا دیگر موضوع اهداء يك صلاحیت مخصوص نبوده مسئله اهداء يك صلاحیت عمومی بوجوب مقررات عمومی اساسنامه می باشد.

این مقررات عمومی اساسنامه با بند ۲ ماده ۲ منشور که اساسنامه جزء لاینجزای آن است قابل تفکیک نیست و در غیاب قبول صحیح طرفین هنگام تفسیر يك اعلامیه عمومی شما باید در فکر محدودیتی باشید که منشور برای شما مانند سایر تشکیلات ملل متحد تعیین نموده و در امریکه اصولاً جز صلاحیت ملی دول است خود را صالح معرفی نکند.

بالاخره آخرین استدلال انگلستان این است که بند ۲ ماده ۲ شامل دیوان نمیشود چون اجرای آن موضوع بسیار غریب است زائد خواهد بود زیرا دیوان هیجوقت نمیتواند وارد در موضوعی

شود که اصولا مربوط بصلاحيات ملی باشد .

این فرض اتکاء به پروفسور مندل هودسن دارد Mandlay Hudson که درباره شرایط مربوط بصلاحيات انحصاری مینویسد :

کشوری که در حدود صلاحیت ملی خود عمل مینماید از هر گونه اعتراض قضائی میرا خواهد بود زیرا طبق تعریف در این زمینه اجبار بین المللی بر او وارد نیست . برعکس چنانچه ایراد بر اساس وظایف بین المللی دولت مدافع باشد اختلاف از حدود صلاحیت ملی خارج است .

آقایان بقیه اینجانب این بکه درخواست اصولی است یا بطور دقیقتری بگوئیم این امر بسته باثری است که ما بشرط مذکور در بند ۷ ماده ۲ میدهیم و آن موضوع قسمت دوم این بیانیه خواهد بود . ولی قبل از شروع آن باید خاطر نشان نمایم که نویسنده آمریکائی کلسن Kelsen که قبلاهم نام او برده شد .

در صفحه ۷۸۴ کتاب خود راجع باینکه آیا بند ۷ ماده ۲ برای دیوان الزام آور است مقطوع میباشد و حتی عقیده دارد که میتوان تردید داشت باوجود بند ۳ ماده ۳۶ که طبق آن دیوان در باره صلاحیت خود قضاوت مینماید آیا دول نیز حق ندارند قضاوت نمایند که موضوعی مربوط بصلاحيات ملی آنها میباشد یا نه . و تذکر میدهد که طبق این تفسیر است که دول آمریکا و فرانسه صریحا ادعای تشخیص آزادانه شناسائی صلاحیت را در اعلامیه خود نسبت بقبول صلاحیت ایراز نموده اند .

اگر مطلب از این قرار بود نمیتوانستی اصولا اثر بند ۷ ماده ۲ را بحث نمایم چون کافی بود بگوئیم :

دولت ایران عقیده دارد که این امر مربوط بصلاحيات ملی او است و شما هم در آن شک نمیکردید .

آقایان من میدانم که این فرضیه بفتح دولت ایران است که من در اینجا از منافع آن دفاع مینمایم و اذعان دارم که آنقدر بانظرعقاید حقوقی من مخالفت ندارد که باناایلات حقوق من مخالف است و نمیتوانم در مقابل دیوان از آن دفاع نمایم . ولی معینا يك دليل دارم و آن این است که در کنفرانس سانفرانسیسکو هیئت نمایندگی بلژیک که من مامور آن بودم بوسیله اینجانب بکنفرانس پیشنهاد نمود که در بند ۷ ماده ۲ اصلاحی بشود که طبق آن منع دخالت محدود به اختلافاتی گردد که ببقیه تشکیلات و طبق حقوق بین الملل اصولا جزو صلاحیت ملی دول باشد .

این طرح اصلاحی رد شد و آنچه بخاطر دارم حائز اکثریت آراء بود ولی اکثریت دولت و من میتوانم برعکس اظهار نمایم هر کشوری اساسا صلاحیت دارد آنچه را اصولا در صلاحیت ملی او است تشخیص دهد ولی اذعان دارم که این فرضیه بقدری مغرب صلاحیت الزامی خواهد بود که من نمیتوانم از آن دفاع نمایم و قبول دارم که دیوان باید در اجرای رسیدگی خود باقی باشد ولی آقایان آنچه را که بزودی راجع به اثر بند ۷ ماده ۲ اظهار خواهم داشت مرا مجاز خواهد نمود با همان یقین بگویم که در موردی نظیر مورد کنونی نمیتوانید استفاده از این قرار را از دیوان سلب نمایند مگر بقیمت یاس عظیمی در اعتمادی که ایران بشما دارد .

اکنون میرسیم بیررسی اثر بند ۷ ماده ۲ و بطوریکه استحضار دارید این موضوع متکی است بقیاسه با بند ۲ ماده ۲ (سازمانه) جامعه ملل . اصل متن را من در اینجا حاضر ندارم

ولی بعد کافی بآن آشنا هستیم که بتوانم از حفظ آنرا بیان نمایم :

« در مورد يك اختلاف چنانچه یکی از دول طرف دعوی ادعا نماید و شوری نیز پذیرد که اختلاف منحصراً مربوط به صلاحیت آندولت است شوری موضوع را تحت گزارش گوشزد نموده و توصیه نمیکنند » .

بنابر این علاوه بر تغییراتی که متذکر گردیدم و کلیه ملل متحد را جانشین فرضیه شورای جامعه ملل مینماید اکنون تشکیلات ملل متحد موجود میباشد . تفاوت های متعدد دیگری نیز در بین است که توجه حقوق دانان در دم برتن اوکس Dumbarton Oaks یعنی در سانفرانسیسکو بآن معطوف گردیده است . و نیز رسم رجوع به قوق بین الملل و خصوصاً جانشین نمودن مفهوم « اصولاً » ملی یا داخلی بجای مفهوم قدیم که منظور از آن صلاحیت « انحصاری » يك کشور بود (Solely within the domestic jurisdiction) این اختلافات در انشاء را نمیتوان فقط نتیجه عدم توجه دانست زیرا بطوریکه مستحضر میباشید پیشنهادات دم برتن اوکس در متن بند ۸ ماده ۱۵ تغییر ندهاده بود . ابتکار هیئت نمایندگی آمریکا بند ۷ ماده ۲ را ایجاد کرد . آقای فوستر دلس Foster Dulles در کنفرانس سانفرانسیسکو نهران بزرگ اینکار بود و طرف مخالفت عده ای از نمایندگانها واقع گردید که ماهم جزو آنها بودیم و در اثر یکرشته اصلاحات سعی داشتیم متن سابق پیمان را برقرار نماییم تا رفع اختلاف بشود .

سخنگوی نمایندگی آمریکا چنین تشریح نمود که مقرراتی ملایم تر از مقررات سابق لازم است مفهوم صلاحیت انحصاری اصولاً نسبی بود و جنبه قضائی خشک ندارد و عامل تحول روابط بین الملل میباشد .

اکنون بنوبه خود بطور ایجاز سعی مینمایم که بگویم چگونه شخصاً اجرای این شرط را درک میکنم و بدو بطوریکه در دوره درس که در سال ۱۹۵۰ در اینجا میدادم اثبات مینمایم که در حقیقت در صلاحیت يك دولت سه منطقه مشخص وجود دارد . بین صلاحیت دول که بستگی به حقوق بشر داشته و بموجب آن تنظیم گردیده است و حدود اختصاصی يك منطقه بینابینی از صلاحیت ملی وجود دارد که تحت مقررات عمومی قرار نگرفته ولی اغلب مورد موافقت های خصوصی واقع میشود و باین نظر در امور بین الملل نافع شناخته شده است هر گاه امری مربوط باین منطقه بینابین باشد و موضوع قرارداد خصوصی قرار گیرد اشکالی در پیش نخواهد بود و حتماً منطقه ای الزام آورد و منظم می گردد .

هنگامی که مواد مربوط باین منطقه موضوع قرارداد خصوصی بین دو دولت معین قرار نگرفته باشد گمان میکنم باید حداقل قبول نمود که بستگی بحدود اختصاصی ندارد يك مثال عملی در اینجا میآوریم :

تصور کنید که بین دو دولت اختلافی مربوط بتجارب ظاهر گردد و قراردادی بین آنها بسته نشده باشد و نه منشورها و اما روزی که اعتبار یافت نه هیچ قرارداد عمومی یا خصوصی راه حل قضائی برای آن پیدا نکنند .

در هر صورت گمان نمیکند اختلاف مربوط بتجارت خارجی بین دو کشور بستگی به بند ۷ ماده ۲ داشته باشد و نیز نمیتوان گفت که موضوعی است در زمینه صلاحیت انحصاری زیرا توسعه روابط بین الملل امروزی ایجاب مینماید که تجارب خارجی جزو حدود ملی نبوده و حائز جنبه بین المللی باشد .

البته دیوان نمیتواند در چنین اختلافی قضاوت نماید زیرا درغیاب قواعد حقوقی مدون با غیر مدون باید طرفین بآن اختیار بدهند تا عادلانه در قضیه دخالت و قضاوت نماید .

ولی آقایان اتفاق می افتد که استثنائاً دول در مسائلی که بطور جاری و عادتاً مربوط بحدود اختصاصی آنها است خود را نسبت بیکدیگر ملزم سازند مثالی از موضوعی تازه و کتونی ذکر می نمایم :

نظر بقراردادهای اشتراکی زغال و فولاد بیفکنیم احتیاج باین نیست که یادآور شوم چنانچه این قراردادها اعتبار یابند دول متعاقد بمقامات غیر ملی اموری را واگذار نموده اند (و بطور کلی آنها را در منطقه مقررات بین المللی وارد نموده اند) که قبلاً جزو صلاحیت داخلی و حدود اختصاصی آنها بود چه در اینجا بوضع حق قانونگذاری نسبت بسائل بهره برداری منابع ثروت ملی در پیش است .

آیا در نتیجه این مقررات دوم مزبور صلاحیت انحصاری را از دست داده اند ؟
 بلی آقایان ، زیرا آن قراردادها بنحو دقیق و مسلمی بمقامات سیاسی یا قضائی صلاحیت قضاوت داده اند .

ولی در غیاب اختیارات اگر در طرز بهره برداری و قبول یک قانون متحدالشکل مربوط باستخراج زغال یا صنایع آهن درش کشور قرارداد باین قناعت نموده بود که مسائل منحصراً داخلی را که عادتاً جزو مقررات بین المللی محسوب نمیشود مستقیماً تحت مقررات درآوردگان نمیکنم در قیاب هر گونه شرط قضائی این دول حق میداشتند ادعا نمایند طبق اجرای بند ۷ ماده ۲ دیوان بین المللی دادگستری یا هر مرجع دیگر باید خود را غیر صالح اعلام دارد .

آقایان من میدانم که اصول محاکمات دیوان دائمی دادگستری بین المللی مخالف این رویه است ولی این مربوط بزمانی است که بند ۷ ماده ۲ آنرا مشخص نموده و در پیمان جامعه ملل و مقررات بند ۷ ماده ۱۰ چیزی نبود و آنهم شامل آن نمیگردید و متوجه صلاحیت انحصاری بوده است ولی در قضیه تابعیت در تونس بخاطر دارید که دیوان مجبور شد آنچه را که صلاحیت انحصاری است تعیین نماید و در آن زمان چنین در نظر گرفته شده بود هنگامیکه مطلبی موضوع مذاکرات برای انعقاد قراردادی واقع میشود تفسیر قرارداد بطور کلی قاعداً از صلاحیت انحصاری دول خارج است زیرا هر یک فقط در کار خود میتوانند قضاوت نماید .

آقایان این اصول محاکمات درباره تفسیر کلمه « صلاحیت انحصاری » نمیتواند مورد حمله قرار گیرد ولی اجازه میخواهم بگویم کلمه « اصولاً ملی » بطور واضح نشان میدهد هنگامی که دولتی صلاحیت انحصاری ندارد و این صلاحیت متوازیاً متعلق بدول یا تشکیلات دیگری میباشد چنانچه موضوع اصولاً ملی یعنی مربوط بصلاحیت داخلی باشد مطلب تازه قضائی محتوی در بند ۷ ماده ۲ این است که تشکیلات بین المللی باید خودداری نمایند چه هنوز موقع آن نرسیده است و زود است که در چنین مواردی مقامات خارجی بدون رضای صریح اطراف دیگر تصمیم خود را بقبولانند .

آقایان در این موضوع میتوانستم بشریح مفصلی که کلسن Kelsen در کتاب خود نمود مراجعه نمایم ولی ایندفعه میخواهم رجوع کنم بیک نویسنده فرانسوی پرفسور سل Scelle که در درس دکترای دانشکده حقوق پاریس در سال ۱۹۴۸-۱۹۴۷ چنین اظهار میدارد :

« ذاتاً یعنی اصولاً » این اصلاح از عبارات « انحصاراً » جامع تر و ملایم تر است . کلمه انحصاراً معنی را که باید برداشت و مقصود از آن موضوعی بود که حقوق بین الملل عملاً وارد آن نمیشد ولی کلمه « ذاتاً » مطلق نبوده بلکه قیاس است بنابراین در هر مورد باید دانست آیا حقوق بین الملل مقدم است یا بکس حقوق ملی برتری دارد . در بعضی موارد بدون آنکه انحصاراً ملی باشد حقوق ملی مقدم است .

خلاصه اینکه در بیان جامعه ملل تسکيلات بين المللی و بخصوص ديوان دادگستری می توانستند حتی اگر مطلبی در حدود داخلی بود اظهار نمایند. در آن مورد بخصوص صلاحیت ملی انحصاری نبیاشد ولی امروز اینطور نیست عقرب - واهیم دید با این شرایط چگونه ديوان میتواند این اصل را بهبود اجرای بگذارد و اعلام نماید :

موضوع ملی کردن از صلاحیت آن خارج است زیرا حتی در صورتی که اساس قرار دادی هم واقع شده باشد، ذاتا ملی است. این مطلب را ما متوجهیم و بطلان آن را اثبات می نمایم.

آقای رئیس در این نکته تفسیراتم مختصر خواهد بود حتی نمیخواهم عجالتا هیچگونه بررسی نسبت بقانون ملی شدن ایران بنمایم. این سؤال اجالی را از ديوان میکنیم :

آیا ماهیت ملی کردن وابستگی صلاحیت ذاتی دول داد یا ندارد ؟

آقایان این سؤال از دو سال پیش در انستیتوی بین المللی حقوق مطرح و مورد بحث است و مخبر آن آقای پروفسور دولابرادل de la pradelle ملی کردن را با سلب مالکیت متفاوت میداند و مینماید که موضوعی است تازه و ظاهر آن تقریبا عمومی مینماید و با سلب مالکیت این فرق را دارد که سلب مالکیت امری است محلی و فردی که منافع يك فرد معين را بنظر منافع عمومی فدا میکند و بگفته ایشان «سلب مالکیت عملی اداری و اجرای يك قانون است» در صورتیکه ملی کردن «عملی است سیاسی» و نیز اظهار میدارد «عملی در زمینه سیاست عالی» که جنبه ملی آن یقین بود و حقوق ملت را در مقابل تحوّل قرار میدهد که لااقل در برخی موارد حق مالکیت انسان را تضعیف میکند.

آقایان «عملی در زمینه سیاست عالی» هنگامیکه در حقوق بشر از سیاست دول سخن میروند معنی آن چیست ؟

معنی آن این است در زمینه ای که در عین حال حق دولت محترم و ممتاز تر بوده و کمتر ممکن است تحت تأثیر خارجی خارج الارضی واقع گردد.

هنگامیکه موضوع عمل سیاسی در پیش است هیچ دولتی نمیتواند اظهار عقیده یا اتفاق نماید بدون اینکه مورد این سرزنش قرار گیرد که در امری برخلاف موازین حقوق بشر دخالت نموده است. ولی از طرف دیگر بملت این جنبه سیاسی هیچ دولتی قبول نمینماید بشکایاتیکه از آن ناشی میشود ترتیب اثر بدهد و بلاشک عمل ملی کردن (در این زمینه اصول حقوقی فراوانی موجود است) و اثرات آن محدود به اموالی میگردد که در سرزمین کشور میباشد. و محال است که بدون رضایت اشخاص دولتی بتواند از طریق ملی کردن اجازه محاکم خارجی را برای اخذ اموال در کشور های بیگانه اتخاذ نماید.

محاکم خارجی متحداً این امر را چون عملی سیاسی است رد میکنند. عمل سیاسی که بموجب منظور ملی و منافع ملی و عشق میهن مشخص میگردد در این عمل منظور اصول استلاکی افراد و مالکیت شخصی نیست و باید اذعان نمایم که هیچیک از کشورها بیکه اقدام بملی کردن نموده اند در نتیجه مطالعه عمیق متخصصین اقتصادی بنظر بهترین طریق بهره برداری از منابع ثروت ملی نبوده است.

موضوع ادعای يك حزب سیاسی در مقابل حزب سیاسی دیگری بوده و زورگویی است و در نتیجه مبارزات سیاسی این تصمیم تحمیل نگردد. چگونه میتوان پذیرفت که چنین مسئله ای از نظر اصل وریشه و نتایج آن و مقامی را که در اصول محاکمات و در مبارزات سیاسی حائز است مسئله ای اصولا ملی نیست ؟

در دروسی که فریب ۲۰ سال قبل در اینجا در دانشگاه حقوق بین‌المللی از طرف یکی از اعضاء دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری درباره حدود اختصاصی داده میشد این توازی که مسلماً مفید است بین حدود اختصاصی و دخالت خارجی برقرار گردیده است. دخالت خارجی در حقیقت و هنگامی میباشد که پیمان جامعه به حقوق بین‌الملل مراجعه و ماهیت صلاحیت انحصاری را تعیین مینماید.

در وهله اول میشد گفت بکدام يك از قواعد حقوق بین‌الملل اسبق بر جامعه ملل باید مراجعه کرد زیرا حقوق بین‌الملل قبل از ۱۹۲۰ از جامعه ملل و مفهوم صلاحیت انحصاری بی‌خبر بود و در ظاهر این نویسنده عالی‌قام اظهار میدارد که در موضوع دخالت خارجی میبایست قواعد حقوق بین‌الملل جاری را که قابل اجری باشد - جستجو نمود و بنابراین آنچه را که در مقابل دخالت خارجی محفوظ میبود جزو حدود اختصاصی شناخت.

آقایان اگر باین عقیده موافقت و اگر بنوبه خود در حقوق بین‌الملل و نه فقط در روابط بین‌المللی و در تحولات هیئت اجتماعی حجم آنچه را که امروز حدود اختصاصی است میجوئید نمیتوانید اظهار نمایند که موضوع ملی کردن در وهله اول موضوعی است مربوط به صلاحیت ملی و در سال ۱۹۲۰ در ژن Gènes در مقابل روسیه که نسبت بآن حسن نیتی هم در میان نبوده کلیه دول اذهان نمودند که هیچگونه حقی ندارند نسبت به اقدامات ملی کردن آن کشور اظهار عقیده کنند.

این عمل ذاتاً ملی است و هنگامی که راجع بشرط دولت ایران در آن خصوص صحبت خواهیم کرد اثبات خواهیم نمود که بطریق اولی در ملی کردن ایران چگونه موضوع حقیقت دارد.

آقای رئیس در اینجا طریقه دوم عدم صلاحیت مستخرج از منشور را تمام کرده بدون اینکه تاکنون از اعلامیه استفاده نموده باشم و میرسیم قسمت دوم بیانه خود که مربوط با اعلامیه میباشد ولی قبل از اینکه بطرق عدم صلاحیت که در شماره ۳ و شماره‌های بعدی استنتاجات اینجانب مندرج است بپردازم میخواهم طریقه فرعی با بطور صحیح تری درخواست فرعی خود را برای دیوان تشریح نموده و بعضی سوء تفاهات را در این خصوص نزد رقیب ما انگلستان نسبت بآن ایجاد وحشت نموده است از میان ببریم.

امروز ما تصور میکنیم بتوانیم آنرا بدین طریق تصریح نمائیم « معاضدتا » بدولت ایران حق داده شود که در مورد لزوم از حقی که اعلامیه آن بآن میدهد استفاده نموده تقاضای تعلیق محاکمه را بنماید چون اختلافی که بدیوان رجوع گردیده از طرف دیگر بشورای امنیت نیز ارجاع شده و در آنجا تحت رسیدگی میباشد.

دولت ایران در این تقاضای بیکی از بندهای اعلامیه خود اتکاء مینماید و طبق آن این حق را برای خود محفوظ میدارد که تعلیق محاکمه را راجع بهم اختلافی که بشورای جامعه ملل ارجاع گردد بخواهد.

اعلامیه دولت انگلیس نیز حقی نظیر آن برای دولت خود محفوظ داشته است. یعنی حق اینکه بتواند تقاضا نماید محاکمه نسبت بکلیه اختلافاتیکه مورد رسیدگی از طرف شورای جامعه ملل قرار میگردد معلق گردد مشروط بر اینکه اعلام تعلیق پس از ارجاع امر بشوری و در ده روز اول شروع محاکمه داده شود و مدت آن از یکسال تجاوز نکند. در حقیقت در حق ما نسبت باین تقاضا شکی نیبینم. تضمین بشورای امنیت رفته و رئیس شوری در جلسه آخر مورخه ۱۹ اکتبر صریحاً اظهار نموده است که شوری مشغول بآن است. بنابراین بنظر میرسد دولت بالاترین حق دارد از این قرار استفاده نماید و نمایان خود را نسبت بآن اعلام داشته است. ولی با اعتراض مینماید

همانطور که بهر چیز در قضیه اعتراض میکنند - نسبت باین حقی که تذکر دادم و این اعتراض بوسیله تعداد فوق العاده زیاد ادله‌ای که - معذرت می‌خواهم - بیک‌یک آنها خواهم پرداخت (خدمت آنها خواهم رسید) صورت گرفته است ولی قبل از این لازم میدانم اثر استفاده‌ای را که دولت ایران می‌خواهد فرعا بشاید تشریح کنم .

تصور میکنم دولت ایران می‌ثوانست به اتکاء باین قراردادظهار دارد دیوان نپتراند حتی موضوع صلاحیت خود را بیان آورد تقاضای تعلیق اساسی بوده و دیوان باید بدون تعیین وقت رسیدگی موضوع را از جمع جهات بتعویق بیاندازد .

ولسی آقایان : دولت ایران چنین اظهاری ننموده و نخواهد نمود زیرا متوجه است که در حقیقت با این امر دیوان و تشکیلات بین‌المللی را در وضع مضحکی قرار خواهد داد . شورای امنیت تصمیم خود را بدون تعیین وقت بتعویق انداخته تا بدیوان اجازه دهد راجع بصلاحیت خود تصمیم بگیرد اگر دولت ایران از شامهم تقاضا می‌کرد که این تصمیم را نیز بنوبه خود بتعویق بیندازید ما در مقابل یک تلافی تعلیق قرار می‌گرفتیم که بلاشک صورت محترم و صادفانه‌ای در همکاری بمنظور جریان امور تشکیلات بین‌المللی نپداشت . البته مسلم است که مقصود از استفاده از حق تعلیق دولت ایران مربوط برسیدگی و ملاحظیات واستثنائات بدوی نبوده و منحصرأ راجع برسیدگی بماهیت است .

بنابراین مقصود از تقاضای تعلیق نمایاندن این است که رد دولت ایران اجتناب از تشریک در تعقیب طرز اجرای راجع بماهیت است باین فرض که جداً امیدوار است صورت واقعی بتعود نگیرد یعنی نه دیوان عدم صلاحیت خود را اعلام داد و نه استثناء را بماهیت مرتبط سازد . پس از اینکه بدین طریق منظور از تقاضای تعلیق تشریح کردید چنانچه گفتیم من با ایراداتی سه یا چهار از طرف انگلستان مواجه می‌باشم که مربوط است با اعلامیه ما در اینخصوص :

اولین ایراد انگلستان این است که تقاضای ما باطل است . این ایراد باید گفت با تردید تنظیم شده است .

دولت انگلستان اظهار میدارد : حتی اگر این اختلاف در شورای امنیت معلق باشد شك می‌رود که شرط ایران درباره آن قابل اجرا باشد . علت تردید این است که شرط ما شامل این فرضیه است که محاکمه‌ای در برابر شورای جامعه ملل طبق بیمان آن در جریان باشد و شورای امنیت را نمیتوان باشورای جامعه ملل بکنی دانست . تمام ایراد همین است و تنها دلیلی است که بدون هیچگونه تفسیری آورده‌اند ولی البته باین احتیاط که دولت انگلستان خود اظهار میدارد موضوع بنظرش مشکوک می‌آید . آقایان من با این شک و خائفین خود دولت انگلستان را و احياناً اگر دیوان نیز چنین شکی بنماید مرتفع سازم .

اولا توجه نمایم اگر ایراد انگلستان وارد می‌بود منتج به نتایجی بکلی مغایر با آنچه انتظار دارد می‌گردید و موضوع اعتبار کلیه اعلامیه را بیش می‌آورد زیرا این اعلامیه یک کلی است و قبول ایران مشروط باین شرایط است اگر طبق اظهار دولت انگلستان بکنی از این شرایط قابل عمل نیست چیرأ تمام اعلامیه از بین می‌رود و دیگر اساسی برای قضاوت درباره تعیین صلاحیت بانکاء آن باقی نمی‌نماید .

من از همکاران انگلیسی خود سئوال میکنم چه می‌گفتید اگر استدلالی نظیر این از طرف دولت ایران میشد که اعلامیه ایران بدلیل آنکه برای ایران دیگر ممکن نیست بانکاء بآن تقاضای تعلیق نباید ارزش ندارد و آنرا بعنوان وسیله عدم صلاحیت در مقابل دیوان اقامه مینمود . من از این فرضیه دفاع میکنم ولی اگر روش انگلستان را بپذیرید نمیتوانید آنرا رد کنید و عقیده دارم باید دقیقاً

مطالعه نمایند که آیا این رویه جدی است؟

میگویند که شورای امنیت جانشین شورای جامعه ملل نیست زیرا اینکه دوماً سه با یکدیگر تفاوت فاحشی دارند. آقایان چنانکه میدانید راست است که پیکرشته از مسائل اشورای جامعه ملل بشورای اقتصادی و اجتماعی واگذار گردیده ولی اقتدارات آن بمنظور حفظ صلح ازدیاد یافته و اقتدارات وسیعتری از آن بشورای امنیت داده شده است. مملکت دیوان اذعان خواهد نمود که هم این انتقال و هم این ازدیاد هر دو خارج از موضوع حل اختلافات و حل اختلافات صلح جویانه مذکور در فصل ۶ منشور میباشد.

در باره فصل ۶ منشور شورای امنیت بعکس درست نظر بشورای جامعه ملل عمل مینماید و بطور استثناء با جلسه عمومی (بهاضن شرایطی که جلسه عمومی جامعه ملل میتواند دخالت نماید) تنها مرجع صالح میباشد ولی شورای امنیت عاملی است که بطور عادی صالح برای حل صلح جویانه اختلافاتی است که موضوع تصفیه قضائی قرار نگرفته باشد. بعلاوه دیوان بضاظر دارد که اخیراً در قضیه مشابهی هنگام ارجاع موضوع اساسنامه بین المللی جنوب افریقا عمل مینموده و با اکثریت عظیمی یعنی ۱۲ رأی در مقابل ۲ رأی اعلام نمود که نه فقط اتحادیه افریقای جنوبی با وجود از بین رفتن جامعه ملل تحت ماند باثباتی است ولی عمل بازرسی باید در آینده توسط تشکیلات ملل متحد که صلاحیت آن ناشی از ماده ۱۰ منشور میباشد اجری گردد آقایان اگر دیوان راجع بجمع عمومی در باره بازرسی امور و روابط مربوط بماندای افریقای جنوبی چنین تصمیم گرفت من عقیده دارم که از منشور خواهد توانست بدون زحمت استنباط نماید عاملی که اکنون صالح برای عمل در اختلاف و فرضیه ای که در اعلامیه ایران پیش بینی شده میباشد امروز بسبب فرضیه مشابهی با اختلافی که بشورای امنیت ارجاع گردیده است کاملاً هم یکسان است.

آقایان تعجب از هدف دولت انگلستان بیشتر اینست که هنگام ازوم نقل و انتقال خود بخود بین تشکیلات ملل متحد و تشکیلات جامعه ملل را می شناسد زیرا ارسال قبل نامه ای از طرف سر ویلیام فرایزر Sir William Fraser رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس با آقای بادوان Basdevant رئیس دیوان ارسال گردید و تقاضا نموده است که دولت حکمی بر اساس مقررات امتیازنامه که این اختیار را بر رئیس دیوان دائمی دادگستری میدهد تعیین نماید. پس نگویند که دیوان بین المللی دادگستری از نظر کلی وظائفی که برای آن تعیین گردیده بود حقاً جانشین دیوان دائمی دادگستری بین المللی میباشد زیرا در حقیقت مفاد ماده ۳۷ فوق العاده محدودیت آور است و اکتفا مینماید باینکه محاکمه در یک قرارداد یا معااهده ای که دارای اعتبار است پیش بینی شده است بقضات جامعه ملل یا دیوان دائمی بین المللی دادگستری مراجعه شود.

دیوان بین المللی دادگستری این قضاوت را بین طرفین خواهد نمود. عجالتاً از محکومیت اینکه امتیازنامه را بایک قرارداد یا معااهده بکنی دانسته اند صرف نظر مینمائیم و بزودی در آن مورد صحبت خواهیم کرد.

ولی آقایان عملاً قبول داریم که دیوان بانکاء امتیازنامه قضاوت ننموده که این نوعی عمل اداری بوده که بر رئیس دیوان دائمی پیشنهاد شده است و با اجازه دیوان قبول گردیده است و چنانچه یک شرکت انگلیسی بتواند تصور نماید البته با اجازه دولت انگلستان - حق دارد بر رئیس دیوان بین المللی دادگستری مراجعه کند و تقاضای تعیین حکمی بجای رئیس دیوان دائمی دادگستری بین المللی نماید من چنان نمیکنم که آوسن باینجا وشک در این موضوع نمودن که وقتی ما گفته ایم شک میروند فرضیه اختلافی که در جامعه ملل معلق است با فرضیه اختلافی که در شورای امنیت معلق مانده تطبیق نماید عمل جدی محسوب گردد.

ایراه دومی بنا میگيرند که در همان يادداشت و همان محل تذکاريه درج گردیده و از مقام اعلايه ايران استخراج شده است و فرض مينمايد که اختلافی بشورای جامعه ملل رجوع نمود و با مهارت بزرگی مخالفين انگليسی ما توجه میدهند که کلمه « رجوع » کلمه ای است که در پيمان جامعه ملل در مواد ۱۲ و ۱۵ وجود دارد نه در ماده ۱۱ و اکنون هم در ماده ۳۷ منشور قيد گردیده. در صورتیکه طرفين در اختلافی نظير آنچه در ماده ۳۳ مذکور است موفق بحل آن نشوند آن را بشورای امنیت رجوع میکنند و این عملی است که طرفين انجام میدهند ولی اظهار میدارند که دولت انگلستان اختلافی به شورای جامعه ملل رجوع ننموده بلکه توجه شورای امنیت را متوجه اختلاف نموده است.

جلب توجه در ماده ۱۱ پيمان و ماده ۳۵ منشور درج است. و قيد گردیده. هريك از اعضاء تشکيلات میتواند توجه شورای امنیت را راجع بوضعی نظير آنچه در ماده ۳۴ ذکر شده جلب نماید. سراريک بکت Sir Eric Beckett توجه شورای امنیت را جلب نموده و چیزی بآن رجوع ننموده است.

آقایان ما اولاً باین مطلب پاسخ میدهيم که ظاهراً ماده ۱۱ و ۳۵ در نظر آنها که پيمان و منشور را تنظیم نموده اند مقصد طرفين دهوی نبوده بلکه بقصد کشور ثالثی نوشته شده است و میتوان گفت مقصد ترتيب اثر دادن و ارضای خاطر آنهايی بوده که از ۱۹۱۹ این فکر را داشتند و از طرف آقای الیهوروت قاضی جليل القدر آمریکائی (Elihu Root) نیز قویاً از آن دفاع شده و نشان داده است که لازم است جنبه منافع بين المللی هر گونه نقطه بعقود و زبان صلح را همه بدانند.

مسلماً همین فکر است که در قرارداد بمنظور حل صلح جوانه اختلافات در ۱۸۸۹ ظاهر گردیده میگوید دول خارج از اختلاف حق دارند میانجیگری با راجع خدمت خود را حتی در جریان جنگ پیشنهاد نمایند بدون اینکه اجرای این حق از جانب طرفين متخاصمين عملی غیر دوستانه تلقی گردد. این يك نوع حقی است که برای دول ثالث شناخته شده تا بتوانند برای تسهیل تصفيه اختلاف بطرفين رجوع نمایند هنگامیکه دولتی عضو تشکيلات بين المللی است معنی آن اینست که توجه تشکيلات و الحها را بآن جلب نمایند.

آقایان صحیح است که گاهی طرفين در عمل باین قرار متوسل شده اند ولی نه برای آنکه منتهی اختلاف را گوشزد نمایند بلکه بدین منظور که این صورت را نداشته باشد که از کشوری شکایت مينمایند بخاطر دارم که نسبت بژاپون در ابتدا دولت چين متوسل بماده ۱۱ گردید نه بمواد ۱۵ و ۱۶ و حق شورای طوری بود که بگفته معتبرترین مفسرين پيمان جامعه ملل آقای ژان ری Jean Rey طبق عادت شورای جامعه ملل که بموجب ماده ۱۱ مستحضر گردیده بود میتواند بدون اجازه ثانوی طرفين اساس عمل خود را بماده ۱۵ منتقل نموده و وجود اختلافی را اعلام دارد. در پيمان جامعه ملل ممکن بود ایجاد تردیدی بشود چون طرز عمل طور دیگری بود. شورای جامعه ملل مکرر دچار اشکال شد زیرا بموجب ماده ۱۱ میبایستی با اتفاق آراء عمل نماید و هیچیک از طرفين اختلاف از حق رای محروم نبودند این موضوع در منشور ازین رفته است اکنون چه بر اساس ماده ۳۷ بشورای ارجاع شود طرز عمل و اقتدارات کاملاً یکيست طرز رای نیز مشابه است و بالاخره آقایان آبا از این شرط اعلامیه ايران و اعلامیه انگلیس جز خاتمه دادن باختلاف مملعه و اصلاح اشکال واضحی که قضیه ای در دو نقطه مختلف مورد عمل قرار گیرد منظور دیگری در پیش بوده است ؟

آبا این لزوم اکنون باقی نیست ؟

آیا حسن نیت و حسن تفاهمی را که من امروز از آن مدد میطلبم ایجاب مینماید که این اختلاف معلق طبق اراده مشترک طرفین که هر دو در اعلامیه خود بیک نحو ابراز داشته اند بالاخره حل شود؟

آقایان استدلال قضائی دراینمورد بیشتر تعجب آور است زیرا اگر اعلامیه ایران کلمه « رجوع » را بکار برده که میخواستند از آن استفاده نمایند اعلامیه انگلستان که من حق ارجاع بآن دارم زیرا مفید بهمان شرایطی هستم که انگلستان نیز میباشد باید وسعت شرایط که اعلامیه آنها را محدود مینماید، برفع من باشد.

انگلستان دراینمورد تصریح نموده است که حق تقاضای تعلیق خواهدداشت « نسبت بکلیه اختلافاتیکه بشورای جامعه ملل رجوع گردیده یا تحت مطالبه آن میباشد » پس لازم نیست که الزاماً طبق مفاد ماده ۱۲ یا ۱۵ ارجاع شده باشد. انگلیسها عافانه ولی با این فکر و احتیاط وافر که نشان میدهند که کلیه فرضیات را بیش از ایرانیها مطالعه نموده بودند خواسته اند صریحاً اختلافی را پیش بینی نمایند که بدون آنکه بشورای جامعه ملل رجوع شده باشد جلب توجه آن را نموده باشند اگر مطلب از این قرار است من دیگر نباید وقت خود را مصرف کلمه « رجوع » نمایم و بسا این شروط حق دارم بگویم که این ایراد دوم نیز مانند ایراد اول باید رد گردد.

حرفان ما یک ایراد سوم نیز دارند و میگویند: راست است که شورای امنیت تقاضای ما بکار مامشغول است ولی موضوع اختلاف مرجوعه بدیوان نبوده و چیز دیگری است. ما توجه شورای امنیت را نسبت باوضاعی جلب نمودیم که ممکنست صلح را متزلزل نماید و نتیجه عدم مراعات قرار موقت با دیوان بین المللی دادگستری سخن نیکوئیم. با این شروط موضوع چیز دیگری است و دیوان نباید وقت خود را مصروف امور شورای امنیت نماید هیچ ربطی دراینجا موجود نیست.

آقایان باز تکرار میکنم مطلب بسیار پرفراست است و بک ضعف بیش ندارد. و آن اینستکه بااستناد بطور وضوح متضاده میباشد نماینده انگلستان میتواند بلاشک بگوید که اساس محکمی که بدخالت شورای جامعه ملل داده است این بوده است که طبق مفاد ماده ۳۵ پیمان « هر یک از اعضاء تشکیلات میتوانند توجه شورا را نسبت باختلاف باوضعی که در ماده ۳۴ بآن اشاره شده است جلب نماید » و توجه داده است که این وضع در نتیجه عدم قبول ایران از اجرای قرار موقت بوده است. اما پس از اولین اقدام سرکلادوین جب Sir Gladwyn Jebb در شورای امنیت و در اولین جلسه مورخه اول اکتبر ۱۹۵۱ کاملاً خارج از تصمیم دیوان راجع بقرار موقت اظهار داشته است « این تصمیم بنظر ما بتنهائی بشورای اجده میهد در قضیه اقدام نماید. اختلافی وجود دارد ».

عجب! اختلاف دیگری! یکی بقیده ما باید توجه شوری را جلب نماید « و چند لحظه بعد مجدداً سخن را گرفته و میگوید:

« دولت انگلستان تصمیم گرفته است توجه شورای امنیت را نسبت باختلافی که با دولت ایران راجع بسخ امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران دارد جلب نماید ».

آقایان گمان میکنند که این همان اختلافی است که بشما رجوع شده است و مربوط بسخ قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس میباشد. پس همان یک اختلاف است که بدو ارکان مختلف از تشکیلات ملل متحد ارجاع گردیده.

در ضمن بیانیه و استنتاجات خود سرکلادوین جب تصمیمی را پیشنهاد مینماید که بلاشک

دعوت دولت ایران بعمل طبق قرارداد موقت صادره از دیوان میبود و از طرفین تقاضا مینمود و ارد مذاکره کردند و مذاکرات هرچه زودتر شروع شود. در دنباله بیانات خود چند روز بعد اظهار میداشت که درخواست اولی او دیگر مورد نداشته و دیر شده است و قرارداد موقت در نتیجه اقدامات دولت ایران در طی آن مدت دیگر قابل اجری نبیاشد و بدین طریق قسمت اول طرح تصمیبی آن بتکلی از بین رفته بنحوی که آخرین طرح تصمیم پیشنهادی از طرف نمایندگان هندوستان و چین بهیچوجه دیگر حاوی اشاره ای هم بتکم دیوان نبیاشد. با این تفصیل آیا میتوان گفت که اختلافی که بشورای امنیت رجوع شده اختلاف دیگری است؟ آقایان حقیقتا تصور میکنم که دیوان شك ننماید و اگر احيانا بخواهد موضوع را رسیدگی نماید امیدوارم و خیال میکنم در نتیجه یقینی که برای آن در موضوع صلاحیت حاصل خواهد شد از آن معفو خواهد گردید. و اذعان خواهد نمود که دولت ایران حد اقل حق دارد با اینکه اکنون وارد موضوع ماهیت شود مغایرت نماید.

آقای گزرو - نایب رئیس عهده دار سمت ریاست - جلسه مجدداً شروع شود - اجازه صحبت را به پروفیسور رولن میدهم.

آقای رولن - آقای رئیس آقایان قضات - من رسیدم بمسئله ای که بدون شك بنظر چند نفر از شما اساس قضیه میباشد یعنی - رسیدگی به طبقات اختلافات که بموجب بیانیه هر دو طرف به خصوص بیانیه دولت ایران بصلاحیت اجباری دیوان بین المللی دادگستری واگذار شده است.

بنظر من برای اینکه بتوان بخوبی با اثر بیانیه ایران بسازد جالب توجه است که آن بیانیه را بنحوی همدریف بیانیه های سایر دولتها بیانیه های معاصر و سابق بخصوص بیانیه انگلستان قرار داد. هر چند که تصور نمیکنم بیانیه انگلستان بتواند نمونه بکار رفته باشد بلکه بیشتر بنظر میرسد که خود بیانیه این عنوان را پیدا کرده است من حاضرم این مقایسه را بنمایم و آقایان ملاحظه خواهند کرد بنحو خصوصی این تفاوت بظهور میرسد و چه در مظهر ظهور و عقاید قاطع دولت ایران در خصوص طرز تعبیر بعضی از کلمات که استعمال نموده است میباشد. ولی نمیخواهم فعلاً قضاوت کرده باشم آقایان من برای شما اول قسمت ب قسمت بیانیه انگلستان و سپس بیانیه ایران خواهم نمود.

بیانیه انگلستان - بنام دولت علیه حضرت پادشاه قضاوت دیوان را بموجب ماده ۳۶ بند ۲ از اساسنامه دیوان بشرط تصویب بطور اجباری « خود بخود » وبدون قرارداد مخصوص بشرط معامله متقابله محول مینمایم.»

بیانیه ایران - دولت شاهنشاهی ایران اعلام میدارد که بطور اجباری و حقا وبدون قرارداد مخصوصی بشرط معامله متقابله قضاوت دیوان دائمی دادگستری بین المللی را بموجب ماده ۳۶ بند ۲ از اساسنامه دیوان میپذیرد.»

موضوع یکی است.

« برای مدت ده سال - (بیانیه انگلستان) و بعد از آن تامدتی که بموجب ابلاغیه اعلام و قبولی خانه داده شود.»

بیانیه ایران « این مطلب در این محل نیست و در بند آخر مسطور است « این بیانیه برای مدت شش سال میباشد پس از انقضای این مدت اعتبار کامل خود را محفوظ خواهد داشت تا زمانی که الغاء آن اعلام گردد.»

عبارت متفاوت است ولی جز تصور زمان که نزد ایرانیان که تراست اثر و طرز تمهید خود بخود

در صورت عدم الغاء یکی است .

« آنچه راجع است به اختلافی که بعد از تصویب این بیانیه (متن انگلستان است) » آنچه راجع است به اختلافی که بعد از تصویب این بیانیه (متن ایران است) .

« راجع باوضاع و احوال قبل از این بیانیه (متن انگلستان است) و آنوقت است که در اینجا هم تفسیر پیش می آید » راجع باوضاع و احوال که مستقیماً یا غیر مستقیم مربوط باجراه عهدنامه ها و قرارداد هایست که از طرف ایران قبول شود و بعد از تصویب این بیانیه میباشد .

و آقایان قبل از اینکه این بند آخر را برای شما تشریح کنم سریم این چند بند را بررسی میکنم . باستثناء آنچه که در هر دو بیانیه راجع با اختلافاتی که در خصوص آن طرفین طرز تصمیم دیگری پیش بینی نکرده و در هر دو مورد آنچه مربوط است با اختلافات راجع با صلاحیت انحصاری علاوه بر این در بیانیه انگلستان با استثنای اختلافاتی که بن اعضاء « کن ولت » ممکن است بوجود آید در ایران صحبتی مربوط با اعضاء فدراسیون در میان ننشوند باشد زیرا ایران مملکت فدرال و کین وات نبوده و با استثناء اختلافات ارضی تمدد دول در آن وجود ندارد . در هر دو بیانیه مشروط بحق تملیق یعنی اختلافی که در شورای جامعه ملل معلق مانده است اما بشرطی که در اعلامیه انگلستان بعضی تغییرات یافته است و در اعلامیه ایران موجود نیست تقاضای تملیق باید پس از آنکه بشورا ارجاع شده و در ده روز اول شروع بهحاکمه دیوان داده شود و مدت آن اذدوازه ماه تجاوز ننماید .

میخواهم آقایان از این بررسی متوازی این دو اعلامیه اولاً بدین نتیجه برسند که در هر موردی که ما تفاوتی دیده ایم بیانیه ایران دارای محدودیت بیشتری از بیانیه انگلستان میباشد در خصوص مدت محدودتر است .

شش سال بجای ده سال در آنچه راجع بطبقات اختلافات میباشد محدودتر است و حداقل وبدون اینکه بخواهم از تفسیرات مختلف خود تجاوز ننمایم از طرف انگلستان اعتراف شده است که کلیه اختلافات مربوط با مسائل حقوق بین المللی حذف گردیده است . در آنچه مربوط با استثنائات میباشد نیز محدودتر است چونکه بیانیه ایران کلیه اختلافات ارضی را مستثناء کرده است . حتی در آنچه که مربوط بحق تقاضای تملیق میباشد محدودتر است زیرا که در مورد تعویق محاکمه اختیار تعویق بطور صریح از طرف ایران پیش بینی شده است در صورتیکه از جانب انگلستان این اختیار مربوط بوجود بعضی شرایط و محدودیتهایی است که با در نظر گرفتن آن میتوانم نتیجه بگیرم بطوری که گنجه بودم واضح و روشن است که ایران نظریه محدود نمودن بیانیه خود با احتیاط بیشتری و تشویق زیادتری و در هر صورت محدودیت بیشتری داشته و اگر بدین طریق من یقین حاصل نمایم که منظور محدودیتهایی در پیش بوده است حق دارم بطور نتیجه بگیرم که شما هم باید قبول نمایید که از طرف دولت ایران قصد محدودیت را میکنند عمداً باشد

آقایان ما در اینجا بخصوص بدو نکته خواهیم پرداخت که بیانیه انگلستان با بیانیه ایران متفاوت است .

بیانیه انگلستان موجه است بطور کلی بتشریح قرارداد و نکات مختلفه حقوق بین الملل و وجود هر عمل یا مطلبی که اگر به ثبوت میرسد عملی برخلاف تعهد بین المللی محسوب میشود . ماهیت و وضعیت غرامتی که بواسطه لغو یک تعهد بین المللی ایجاد شده است . در صورتیکه ایران پس از آنکه باده ۳۶ بند ۲ اساسنامه عطف کرده است فقط اختلافاتی را که درباره اوضاع یا

احوالی که مستقیماً یا غیرمستقیماً مربوط باجراة عهدنامه‌ها یا قراردادهائی که ایران آنرا پذیرفته باشد پیش بینی مینماید .

توجه آقایان را هر چند که موضوع خیلی قابل اهمیت نبیاشد بکلمات « مستقیماً یا غیرمستقیم » جلب مینمایم برای اینکه کلمات مرا مجاز نوده است که بدولت ایران تذکر دهم هر چند که بمنظور از نکات (ج) و (د) نبوده است وجود هر عملی که اگر بشیوت میرسید يك عمل خلاف تعهد بین‌المللی محسوب و یا ماهیت و یا مقدار غرامت محسوب میشد چنانچه این مطلب بشیوت میرسید (و ما متکرر آن هستیم) که من غیرمستقیم این قضیه تخلف یا ترمیم مربوط بیک الزام بین‌المللی منتج از يك قرارداد باشد شما حق میداشدید چنین تصور نمایید که اهلایه ایران متضمن این مفهوم مینباشد .

اما وجود يك عهدنامه لازم میبود در اینباب اهلایه انگلستان موافقت دارد ولی در تفسیر کلمه « قرارداد » متفاوت است . ولی اینجا يك تفاوت اصلی ثانوی در پیش است بیاینه ایران میگوید عهدنامه‌هاییکه از طرف ایران پذیرفته شود و بعد از تصویب این بیاینه باشد « کلمات را بعد از تصویب این بیاینه » در بیاینه انگلستان موجود است ولی در جائیکه در بیاینه اثر آن مسطور گردیده در دنباله تعریفی Interpolation که بآن اشاره نوده‌ام معنی آن تغییر پیدا میکند و دیگر مربوط باوضاع و احوال نبیباشد بلکه ارتباط با عهدنامه‌ها دارد دولت انگلستان دراینجه . من موافق نیست و بیا میگوید خیر از لحاظ آندولت متن باید باین طریق خوانده شود . « در خصوص اوضاع یا احوال بعد از تصویب این بیاینه که مربوط است مستقیماً یا غیرمستقیم باجراة عهدنامه‌ها و قراردادهائیکه از طرف ایران پذیرفته شده است » یعنی که آقایان میخواهند بشما بقبولانند که دولت ایران این فکر عجیب و غریب را میداشت که يك حالت ضد و نقیض را بوسیله يك تعریف ولی ماهرانه ایجاد نماید دره ورتیکه اگر منظور فقط يك محدودیت مربوط بعهدنامه‌ها بیش نبود آسان میبود که چند کلمه به بیاینه‌های مدل انگلستان و سایر بیاینه‌ها اضافه گردد . در صورتیکه در فکر او کلمه « بعد » میبایستی طوری خوانده شود که به « اوضاع باحوال » ارتباط داشته باشد نه به « عهدنامه‌ها » .

آقایان در مرحله اول بآنچه که بمامل عدم صلاحیت که در فقدان بعضی عهدنامه‌ها بآن اشاره شده استنباط گردیده توجه نماییم این مطلب موضوع قسمت اول بحث من خواهد بود ولی ابتدا میخواهم بترجم مجال دهم آنچه را گفته‌ام ترجمه نماید .

آقایان اولاً مسئله عامل عدم صلاحیت است و ما آنرا از این امر استنتاج میکنیم که در حقیقت موضوع قرارداد در پیش نیست بالا اقل بطور کلی انگلستان متوسل بقرار داد نیشود ولی دولت انگلستان این عقیده را اظهار میدارد که مفهوم کلمه قرارداد باید دامنه دارتر در نظر گرفته شود و توجه میدهد که ما در اعلامیه ایران از عهدنامه و قرارداد سخن گفته‌ایم و بآن نگاه نویسندگانی که ما خبرویت آنها را انکار نداریم نگاه نوده میگوید . « عهدنامه الزاماً آن قرارداد بین‌المللی رسمی و دارای اهمیت زیاد نیست که باید بامضاء رسیده سپس مورد قبول و تصویب مجلس واقع گردد » هنگامی در بیمان جامه ملل یا منشور ملل متحد یا اعلامیه‌های مربوط بدیوان با اساسنامه دیوان صحبت از عهدنامه میشود منظور نه فقط عهد نامه بمعنی محدود کلمه است بلکه قراردادها و پروتکلها و موافقتنامه‌ها و مقررات Agreements و اعلامیه‌ها و حتی مبادله نامه‌ها نیز در نظر مینباشد . تا اینجا ما بایم موافقت کامل داریم ولی دوست من سرار يك نکت قدم فراتر گذاشته بشما میگوید . دیوان باید حتی قرارداد های ضمنی که میکنند بین ممالک وجود داشته باشد و باعث ایجاد تعهدات میشود بعنوان عهدنامه‌ها بپذیرد لابد باین شرط که (ومن تصور میکنم هر چند که استثنائی در این

خود من نشده است) ناشی از مقاماتی باشد که بموجب قانون اساسی صلاحیت داشته باشد. آقایان من تصور میکنم که تفسیر انگلستان با اشکالات لاینحلی مواجه میشود و کاملاً برخلاف عرف و عادت بین المللی است.

بعقیده ما عهدنامه یعنی ماده ۳۶ اساسنامه دیوان و بیانیها در درجه اول باید يك سند کتبی باشد اگر من در این مورد شکی داشتم از مخالفین و مضطرب خود این سؤال را میکنم آنها در باب ماده ۱۸ پیمان جامعه ملل که در منشور نیز منعکس میباشد و بموجب مندرجات آن «هر عهدنامه یا تمهد بین المللی که از طرف یکی از اعضاء جامعه (اکنون ملل متحد) منعقد گردیده باید فوراً در دبیرخانه جامعه ثبت رسیده و از طرف آن هر چه زودتر منتشر گردد چه میکردند هیچیک از این عهدنامه ها و یا تمهدات بین المللی قابل اجراء نمیباشد مگر اینکه قبلاً ثبت رسیده باشد. شامپیدانید که این شرط اعتبار بهدأ تغییر حاصل نموده است ولی در آنچه مربوط بدیوان است - تغییری حاصل شده است بدین معنی که چنانچه عهدنامه ای ثبت نرسیده باشد نمیتوان آنرا در مقابل دیوان اقامه نمود.

آقایان عقل مسلم حکم میکنند که کلمه عهدنامه یا قرارداد که در ماده ۳۶ اساسنامه مذکور است و (مخصوصاً که این اساسنامه جزء منشور نیز میباشد) نمیتواند دارای معنی دیگری باشد جز آنچه در قسمتهای دیگر منشور در درجه اول ذکر شده است و از لازم الاجرا دانسته و من از دیوان تقاضا میکنم تفکر نمایند که درجه پنجمی یا خواهند نهاد اگر منبع صلاحیت را امکان وجود يك قرارداد ضمنی بشناسند زیرا پس از آنکه بدون بررسی وقایع حقیقی In Abstracto اعلام نمایند که صلاحیت خود را میتواند از يك عهدنامه ضمنی بظهور رساند باید فوراً بهدآن بطرفین ابلاغ نمایند که متأسفانه نمیتواند اجازه دهد که عهدنامه ای که ثبت نرسیده است و دیگر هم نمیتواند ثبت برسد در برابر او بآن اتکاء شود زیرا که منشور این اجازه را در عدم وجه ثبت بآن نداده است. مایل بودم طرز رفتار دبیرخانه را اگر از او تقاضا میشد يك قرارداد ضمنی را ثبت برساند ببینیم. مخالفین من خواهند گفت: عجیب شما میخواهید باین وضعیت انکار کنید که در حقوق بین المللی يك توافق ضمنی يك شناسایی ضمنی ممکنست دارای اثرات حقوقی باشد. بهیچوجه آقایان ولی موضوع این نیست که دانسته شود آیا این دارای اثرات حقوقی خواهد بود. موضوع این است که دانسته شود که آیا شما صلاحیت دارید که بآن توجه فرمایید. شما صلاحیت دارید در صورتیکه صلاحیت شما اعطا شده باشد.

اگر شما صلاحیت دارید که در هر مورد از حقوق بین المللی قضاوت نمایید بطریق اولی صلاحیت دارید که با اثرات حقوقی يك موافقت ضمنی توجه فرمایید. ولی اگر فقط شما صلاحیت اعطاء شده است که نسبت بتفسیر و اجراء يك عهدنامه قضاوت کنید، من میخواهم بدانم چه طور میتوانید صلاحیت خود را در خصوص يك توافق ضمنی که ثبت نرسیده باشد بشیوت برسانید. دولت انگلستان سعی کرده است تفسیر ما را با اشاره بهوارد زیادی که دیوان دائمی دادگستری بین المللی قضاوت کرده و در آن نسبت به موافقتها و تمهداتی که دارای صورت توافق نامه کتبی نبوده اثرات حقوقی شناخته است متزلزل نماید.

آقایان اعلامیه ای که دیروز من بخصوص بآن اشاره کردم و از طرف وزارت امور خارجه نروژ منتشر شده است کاملاً صحیح است که دیوان برای این اعلامیه اثر حقوقی شناخته و اسی صلاحیت خود را از يك عهد نامه احتمالی که از این اعلامیه تدوین شده باشد احراز ننموده است.

در صورتی که مطلب همین است و من منتظر میباشدم که مخالفین مالطفاً فقط يك موردی

را ذکر نمایند که در آن دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی چند توافق یکجانبه ادعائی باشفاهی یا ضمنی را که دارای تشریفات تنظیم نبوده و ثبت نرسیده باشد از نوع عهدنامه شناخته باشد . پس آقایان يك شرط اولیه وجود دارد که ما باید آنرا لازم الاجرا بدانیم تا عهدنامه‌ئی وجود داشته باشد و آنهم تشریفات تنظیم میباشد . شرط ثانوی نیز وجود دارد : آن اینست که این تنظیم باید منشأ تعهدی باشد و ایجاد الزام جدید نماید دارای خصوصیات بین دولتین باشد و مقصود از آن منظوری از جمله روابط بین‌المللی یعنی از جمله روابط عمومی بین‌المللی باشد و نه فقط يك عمل ساده تجارتنی . اگر دولت بلژیک حتمی از دولت آمریکا مازادی خریداری نماید این عهدنامه نیست.

آقای آن زیلوتی Anzilotti (که من میدانم باجه احترامی سوابق او را محفوظ نگاهداشته‌اید) در کتاب خود «حقوق عمومی» (افراد) صفحه ۳۵۴ ترجمه فرانسه آقای ژیدل Gidel میگوید :

«استادی که در آن ذکر شود بنام طرفین يك یا چند فرد یا اشخاص حقوقی داخلی و همچنین قراردادها تیکه بین دو یا چند کشور که بر اساس تابعیت حقوقی داخلی خود آنرا تنظیم کرده باشند عهدنامه بین‌المللی محسوب نمیشود» .

خاتماً آقایان يك شرط ثالثی نیز وجود دارد آن شرطی است که بآن اشاره نمودام آن شرطی است که هم در پیمان جامعه ملل و هم در منشور مسطور است و آن شرط ثبت میباشد حتی اگر در مقابل يك سند کتبی یا در مقابل رد و بدل يك یادداشتی یا در برابر مبادله يك کاغذ هم قرار گیریم باز شما نمیتوانستید صلاحیت خود را از آن ناشی سازید زیرا شما نمیتوانستید اجازه دهید در صورتیکه قبلاً ثبت نرسیده باشد بآن اتکاء شود البته مشروط بر اینکه آن نوشته بعد از سنه ۱۹۲۰ نوشته شده باشد .

آقای رئیس دیوان متوجه شده است که وقتی اشاره ثبت عهدنامه نمودام منظوم مربوط وضعیت حاضر ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد میباشد که او نیز پیش بینی نموده است : در عهدنامه یا قرارداد بین‌المللی که از طرف یکی از اعضاء ملل متحد پس از تصویب این منشور منعقد گردیده باید با سرعت اوقات در دبیرخانه ثبت برسد و از طرف او منتشر گردد . هیچیک از طرفین در عهدنامه که بموجب محتویات بند يك این ماده ثبت نرسیده باشد نمیتواند بآن عهدنامه یا قرارداد در مقابل یکی از مقامات تشکیلات ملل متحد اتکاء نماید من خوب میدانم که دیوان دادگستری بین‌المللی می‌تواند خود را فقط تابع ماده ۱۰۲ بدانند نه تابع ماده ۱۸ پاکت جامعه ملل ولی آقایان در این صورت من اکتفا باین میکنم که بديوان بگویم :

ولی ممالک تابع آن بودند و وقتیکه بیانیه ایران و دولت ایران هر دو معق بودند از دیوان دائمی محدود بتفسیر عهدنامه‌ها نموده بیانیه ایران و دولت ایران هر دو معق بودند از دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی که بآن این صلاحیت را داده‌اند انتظار داشته باشند که بنوبه خود ماده ۱۸ پاکت جامعه ملل را رعایت نمایند و آنچه بآن «عهدنامه» اطلاق میشود و ثبت نرسیده باشد رد نماید . این خود باعث میشود که اگر هم دیوان قبول مینماید که مستقیماً موظف نیست آنچه را که ثبت نرسیده رد نماید بطور غیر مستقیم مجبور بآن است زیرا نمیتواند عهدنامه‌هاییکه بموجب پاکت که در آن زمان دارای قوه اجرائیه بوده ثبت نرسیده باشد «و جزو حوزه اختلافاتی که نسبت بآن طبق بیانیه ایران با صلاحیت داده شده است محسوب دارد» .

حال ببینیم آقایان عهدنامه هائسی که بر ریشتهای کبیر بآن استناد نموده شامل این

شروط مختلفی می باشد تعداد این عهدنامه ها سه میباشد بطور صحیح تر تعداد آن ها دوازده است .

در قسمت ۹ از ضمیمه ۲ یادداشت ابتدا اشاره بده عهدنامه شده (چیزی است عجیب و شاید بدون سابقه است) و عهدنامه هائی هستند که بریتانیای کبیر در آن یکی از طرفین نبیباشد . اینها عهدنامه هائی هستند که بین ایران و سایر ممالک متبادله شده و بریتانیای کبیر میخواهد دو عهدنامه ۱۸۵۷ و ۱۹۰۳ را که برای صلاحیت شما بآن اتکاء نمیکند مورد استفاده قرار دهند . بعداً اتکاء ب عهدنامه یازدهمی بنماید که آن عهدنامه مرکب از یادداشتها می است که بین طرفین رد و بدل شده و تاریخ آن دهم مه ۱۹۲۸ میباشد و این یادداشتها در کتاب دوم تذکره در صفحه ۳۵ و ۳۹ مندرج است .

سپس اتکاء ب عهدنامه ثالث ادعائی مینماید که توافق ضمنی است که احتمالاً بین دودولت راجع ب امتیازنامه ۱۹۳۳ بعمل آمده است فوراً باید گفت آقایان که ما صفت اصلی عهدنامه یا قرارداد را نسبت بده عهدنامه اولی منکر نیستیم و این امری است محرز و ما بعداً بآن عهدنامه ها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که در حقیقت آنها روپوشی فیرواقعی و یک عامل مخفی نمودن پایه حقیقی بیش نیستند و شما باید آنها را بسبب اینکه در حقیقت کوب-کترین مناسبی در این معاکه ندارند رد ننمایید . ولی من آنها را بیهد موکول میکنم . آنها شامل این طرز احراز صلاحیت نبیباشند آنها عهدنامه هستند . هیچ شکلی در آن نیست . آنها ثبت رسیده اند آنها دارای تشریفات میباشد ولی بالعکس من صفت عهدنامه را نسبت بدو سند دیگر تبادل یادداشتها و سند امتیازنامه که ارائه شده منکر میباشم .

اندا تبادل یادداشت ۱۹۲۸ این تبادل یادداشت موقعی است که دولت انگلستان تصمیم گرفته است که آزادی گمرکی ایران را مجدداً بآن واگذار کند و نیز وزیر ایران بوزیر انگلستان اطمینان میدهد که نسبت باتباع انگلستان مقیمین ایران بموجب مقررات و عادات حقوق عمومی بین الملل رفتار خواهد شد و تعیین مینماید که نظریه دولت ایران هم همان است .

آقایان توجه فرمائید که در این متن تمهیدی وجود ندارد در اینجا مفهوم يك منظوری مندرج میباشد و قصد این منظور اینست که بموجب حقوق عمومی بین الملل رفتار شود . هیچ چیز بآن اضافه نشده و هیچ چیز تصریح نشده است و اگر تصادفاً آقایان دولت ایران بموجب حقوق عمومی بین الملل رفتار مینمود در درجه اول مرتکب عملی میشد که نام آنرا خلاف یا عمل نامشروع بین المللی میگذارند یعنی آن عملی را که در حقوق آنکوسا کسن Tort نام گذاشته و عجب است که تذکره انگلستان وقتی بیانه ما را تغییر میکند شهادت میدهد که دولت ایران محققاً منظور داشته است که هراختلافی را که وابستگی به Torts دارد از حوزه صلاحیت شما خارج نماید و اگر منظور دولت ایران چنین بوده است چطور میشود بدون ضد و نقیض تبادل یادداشتهای ۱۹۲۸ را سند قرارداد که بطور غیر مستقیم صلاحیت شما را در آنچه که مربوط ب موارد Torts میباشد احراز نماید چونکه وزیر ایران شاید بی احتیاطی کرده است که احتراز خود را نسبت بحقوق بین المللی اعلام و بدون اینکه تمهیدی بنماید بیان کرده است نظر دارد مطابق گذشته بموجب قانون بشر رفتار نماید . بدین ترتیب ماهیت تمهیدات خود را تحت حقوق بین المللی عمومی تغییر داده و آنها را بشکل تمهیدات قراردادی در آورده و نوشته او تبدیل بیک قرارداد گردیده است من ترسی ندارم زیرا که این تبادل یادداشت ثبت رسیده است .

دولت بریتانیا که چندین صد اسناد اثبیت رسانیده است (دولت بلژیک هم تبادل یادداشت هائی را ثبت رسانیده است) . ل. یادداشت مربوط ب قرارداد کیمک نظامی (۱۹۲۰) در این

مورد بخصوص در ۱۹۲۸ باندازه‌ای از خیال او دور بود که منظور يك قرارداد است که اقدام بابت آن ننموده است. پس آقایان اگر این عهدنامه نبوده است نباید از شما تقاضا نمایند که نسبت بآن قضاوت نمایند چونکه شناخته اند که اختلافاتی را که مربوط به عهدنامه نیست از حوزه صلاحیت شما خارج اند.

باقی میماند سند امتیاز ۱۹۳۳ - تذکریه بریتانیا و جواب بریتانیا در اینخصوص بریانی تنظیم شده که سرکردانی و تردید آنها را خوب مستور ننموده است. سند ۱۹۳۳ اینطور تفسیر شده است که ذوجنبترین میباشد.

در آن واحد بما میگویند يك قرارداد خصوصی است و آنرا قبول میکنم. يك قانون ایرانیست بجهت اینکه يك قانونی ایرانی آنرا تصویب کرده است. و در عین تصفیه يك اختلاف است که هر دو دولت موظف بودند آنرا بموجب يك عهد که صورت عهدنامه داشته است قبول کنند و محترم شمارند.

آقایان این اشاره‌ای است بآنچه که عملیاً پیش آمده است. اینکه سند امتیاز نامه ۱۹۳۳ پس از اولین الغاء امتیازیکه در جریان بود اعطاء گردیده در صورتیکه دولت بریتانیا موضوع را بشورای جامعه ملل ارجاع نموده ملاین موضوع را بزودی بطور جامع، بررسی خواهیم کرد و اینکه شورای جامعه ملل پس از تعیین يك مخیر موضوع را با دداشت نموده و طرفین بهتر بگویم دولت ایران میخواسته است مذاکرات را با شرکت انگلیسی از سر بگیرد و سپس موقمی که مخیر بشورای جامعه ملل اطلاع داده است که این مذاکرات بین دولت ایران و يك فرد خصوصی منتج بنتیجه شده موضوع از دستور جامعه ملل حذف گردیده است که آنرا حل يك اختلاف نام نهادند.

ما بعداً خواهیم دید آقایان که مطالب فراوانی در اینخصوص موجود است. ولی بالاخره لحظه‌ای چنین تصور کنیم که واقعا تصفیه اختلافی بوده و توصیه‌ای از طرف شورى شود و طرفین باین توصیه شورى عمل کرده باشند این توصیه شورى که با اتفاق آراء تدوین گردیده و شاید جنبه الزامی داشته طرفین موظف بودند آنرا بپذیرند این چیزی است که در حال حاضر ادعا دارند آنرا بعنوان يك عهدنامه بقبولانند.

آقایان شما ميتوانيد راجع بجنبه کم و بیش الزامی توصیه‌های شورى مفصلاً صحبت فرمائيد ولی روشن است که هرچقدر تباطی بین الزامی که ممکن است برای اعضاء شورای جامعه ملل در تمکین بتوصیه‌های متفق وجود داشته باشد و يك عهدنامه وجود ندارد. ولی باز هم در يك قسمت دیگر از تذکریه چون سعی میکنم فکر بریتانیا را از لایب‌الای معانی مختلفه و خم و پیچ آن درک کنم. طرف دیگر آنچه را که گذشته است شرح میدهند و میگویند که در حقیقت سند امتیاز نامه دارای طریق حلی میباشد که دولتین قبول کرده‌اند آنرا محترم شمارند و بپذیرند.

(طرز اجرای محاکمه در آن مسطور است) (Embodiment The)

embodiment of the ruling عملی است بسی عجیب که این قرارداد خصوصی دارا خواهد بود یعنی نوعی خصیلت مخفی که در متن مندرج نشده که در هیچ سندی ذکر نگردیده ولی شاهد انجام امر میباشد و بمناسبت اینکه اختلاف قبلی موجب این قرارداد که جنبه خصوصی دارد بوده دارای يك قوه تشمش بین المللی است و از لحاظ این طریق تصفیه است آقایان و از لحاظ این ترکیب است که ادعا دارند بشما بگویند که این يك عهدنامه میباشد.

آقایان برای من اشکالی ندارد ثابت نمایم که این سند امتیاز نامه ۱۹۳۳ دارای لافل دوشرط که ما دیدیم وجود آنها برای اینکه بل عمل قضائی صفت عهدنامه را پیدا کند لازم است

نمیباشد زیرا تنها نوشته‌ای ارائه می‌دهند (يك نوشته‌ای موجود است) و نوشته‌ای که ارائه می‌دهند نام آن درسند بریتانیا «قرارداد متبادله بین دولت شاهنشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران» میباشد. این است آن نوشته.

در این متن هیچ اثری از مداخله باهیچ نوع تمهیدی یا تضمینی از طرف دولت بریتانیا وجود ندارد. نادر عنوان نادر متن عهدنامه هیچ ذکری از دولت بریتانیا نیست. بهامیگویند که یک چیز ضمنی موجود است.

آقایان من نمیتوانم بگویم که آنچه که نوشته شده است بین دو دولت نبوده و اگر فرض شود که چیزی بین دو دولت موجود بوده آن چیز نوشته نشده است و در این صورت اولین شرطی که لازم است تا عهدنامه‌ای وجود داشته باشد موجود نیست و بهمان اندازه که ضروری است شرط دوم نیز موجود نمیباشد.

هیچوقت ب فکر نیافزادند که تقاضای ثبت امتیازنامه را بنمایند و من خاطر جمع هستم که اگر از سرادک درون Sir Eric Drummond تقاضا نموده بودند امتیازنامه را ثبت برساند این تقاضا رد میشد.

بنابراین اساس طریقه ما را راجع بعدم صلاحیت که ناشی است از اینکه قسمتی از عهدنامه هائی که برای احراز صلاحیت شما بان انکاء گردیده وجود خارجی بعنوان عهدنامه ندارد مدلل ساختیم.

اکنون میرسیم ب قسمت دوم که از همان استخراج شده و آن اینست که سایر عهدنامه‌ها و تاعدی آنها که ذکر شده نمیتوانند بابه صلاحیت قرار گیرند و بدین منظور مورد استفاده واقع گردند زیرا آنها معلوم نیست تاریخ اجراء بیانیه وجود داشته‌اند. البته آقایان همانطور که شما گفته‌ام اختلاف نظر راجع باین بیانیه وجود دارد. دولت بریتانیا می گوید که شما باید اعلامیه را اینطور بخوانید.

« عهدنامه‌ها یا قراردادها » نه « اختلافات مربوط باوضاع و احوال بعد از تصویب بیانیه که مستقیماً یا غیر مستقیم مربوط باشند ب عهدنامه‌های که ایران پذیرفته » در صورتی که دولت ایران می گوید که شما باید بخوانید « عهدنامه‌ها یا قراردادها که از طرف ایران پذیرفته شده و بعد از تصویب این بیانیه میباشد »
 آقایان دیوان بدون تردید خواهد گفت که باید آنچه نوشته شده است خوانده شود و آنچه نوشته شده است همانست که ما مدافع آن هستیم.

دولت بریتانیا قبول دارد که دوطریقه تفسیر صرف و نحوی امکان دارد که مفسرین آن دویکی را با مطالعه کلیه متن و کوشش در آنکه بخصوص بدانند منظور طرفین در آن چه بوده است اختیار خواهد کرد.

آقایان این تأیید از طرف دولت بریتانیا که دونوع تفسیر صرف و نحوی ممکن است نمود امتیازی است خطرناک زیرا ما بعداً خواهیم دید که او را بکجا خواهد کشانید البته نظریه که دولت بریتانیا بان نسبت میدهد.

ولی آقایان متن اجازه دو تفسیر صرف و نحوی نمیدهد. این موضوع صرف و نحو زبان فرانسه است و من خیلی متأسفم که آنرا بگویم ولی صرف و نحو زبان فرانسه در این مورد بخصوص اجازه دو تفسیر نمیدهد.

آقایان صفت « بعد از تصویب » بوسیله صرف ارتباط « و » بکلمات « از طرف ایران قبول شود » ارتباط دادند. امکان بغیر نیست تصور شود که کلمات « از طرف ایران

قبول شود» بهمنامه ها و اماکلمات « بعد از تصویب » بجای دیگری اطلاق شود . هر دو صفت با ۶ ماضی توأم شده اجزای تمیز همان اسم میباشد . و اما شما امکان انتخاب را در خصوص « از طرف ایران قبول شود » ندارید « اوضاع یا احوال که از طرف ایران قبول شود » دارای معنی نخواهد بود چنانچه « از طرف ایران قبول شود » باید به « عهدنامه ها یا قراردادهای اطلاق گردد « بعد از تصویب » هم باید بقراردادهای اطلاق شود .

آقایان فقط يك امکان برای دولت ایران موجود بود این کلمات را تفسیر کنند یا بهتر بگویم باین کلمات معنایی را بدهد که دولت بریتانیا بآن میدهد و یا ضد و نقیض را اجازه دهد و آن اینست که عبارت ساده تری که خصوصاً آنرا کنار گذاشته بکار برند : « اوضاع یا احوال و بعد از تصویب و مربوط باشد مستقیماً یا غیر مستقیم بهمنامه ها و اگر میخواست حتماً عباراتی را بگنجانند من نمیدانم برای چه با محفوظ نگاه داشتن اطلاق کلمه « بعد » بجای کلمات « اوضاع یا احوال » بکار میرود ولی آقایان يك « ویرگول » موجود بود . این ویرگول حتمی و لازم بود . میبایست گفته شود « عهدنامه ها یا قراردادهای که از طرف دولت ایران پذیرفته شود (ویرگول) و بعد از تصویب قرارداد « صفحه ۲ » این طرز اجازه قطع یا اتهام و یا لااقل شك دار نمودن اثر صرف ارتباط را میداد و ارتباط بین « پذیرفته شود » و « بعد » را تضعیف مینمود و آنوقت می توانستند ادعا کنند (بطوری که ادعا دارند) که دو تفسیر صرف و نحوی امکان پذیر است . در موضوع فعلی من کاملاً خاطر جمع هستم اگر شك دارید بمتخصصین در صرف و نحو واگذار کنید فقط يك تفسیر امکان پذیر است و آنهم تفسیر ما است .

آقایان آری لازم است بگویم که دیوان بیشتر احتیاط را در جستجوی منظوری که او را بآن میخواهند دعوت کنند ملحوظ خواهد داشت . آری لازم است بگویم که مادر برابر بله تمهید يك جانبی قرار گرفته ایم که هر چند دیوان را باین تجسس در پیدا کردن منظور دعوت نموده است خواهیم دید دولت بریتانیا کلیه مناسباتی را که ممکن است کوچکترین روشنائی بدیوان در خصوص منظور دولت ب هد یلایک منکر شود . حربه مخالف مادر مورد حاضر این است که تفسیر ما باعث میشود بعضی از کلمات متن زائد گردد و آن کلمات عبارتند از « که ایجاد میشود بعد از تصویب این قرارداد » در تفکایه در بند ۳۵ از کتاب دوم این نحو استدلال را می بینیم که بطور مفصلی تشریح شده است مخالف ما میگوید .

در صورتیکه شما ادعا دارید بیانیه خود را راجع بقبولی صلاحیت محدود سازید به اختلافات مربوط بهمنامه های « بعد » از تصویب بکلی زائد بود بگوئید که شما آنرا نیز محدود میسازند باختلافاتی که بعد از تصویب این قرارداد ظاهر میشود زیرا که بدون شك اگر منظور عهدنامه هائی که بعد از تصویب این قرارداد مبادله شده اختلافات مربوط بآن نمیتوانست قبل از اجراء تصویب بظهور برسد . و آنها این استدلال را از آن استخراج میکنند .

پس این مدال میسازد که تفسیر شما صحیح نبوده زیرا « که کلمات که ایجاد میشوند بعد از تصویب قرارداد حاضر » را بدون ارزش میسازد این همان قانون معروف سوئدی Effet utile است معلوم میشود که ما باید سعی کنیم بهر کلمه سند مزبور يك سوئدی بخشیم و خود آنرا تفسیر نمائیم .

ابتدا آقایان توجه همکاران محترم خود را باین نکته جنب میمائیم که باید در اجرای اصل سوئدی آقای لوتر پاش Lauterpacht آنرا تذکر داده است . و ایشان نویسنده ای هستند که من بابشان عزت میگذارم (خیلی احتیاط بکاربرد زیرا بسا میشود که طرفین نخواسته اند اصول سوئدی را بعضی از اصطلاحات که در يك سند کتبی مسطور است و به عقیده من خیلی ساده و

متداول است که دولت ایران چون ایرادی بیک اصطلاحی که همه جا بآن برمیخورد نداشته آنرا نگاهداشته و این بحدی معمول و عقلی است که آقاییان این قیاس حذوف بیک اختلاف خیلی ساده تر است و کمتر قابل بحث میباشد تا قیاسی که از یک عهدنامه که پایه یک اختلاف است استخراج میگردد .

این *Prima facie* است که میشود استقراماً بازرسی نمود که اوضاع یا سوال بعد از تصویب قرارداد حاضر پدیدار شده است با این ترتیب کاملاً قابل قبول است که در حقیقت دولت ایران این کلمات را نگاهداشته هر چند که در استعمال ثانوی با کلمه «بند» شریکند .
آقاییان من اضافه میکنند که استدلال مستخرج از کلمات سوئمنند باین حد ضعیف است و باین حد بی اهمیت است در اینکه در یک سند انگلستان دیده شود که بیانیه انگلستان مثل تمام بیانیه های تیکه قبل از آن یا بعد از آن بوده با چنین الفاظ بی معنی و پر صد اران نشان میدهد که میخواهد بیک صورت احتیاط زمان از حد بیانیه بگذرد و دارای *Double emploi* زیرا که بیانیه انگلستان بنحوی تنظیم شده که می خواهد محدود باشد باختلافاتی که بعد از تصویب این قرارداد ایجاد شود در خصوص اوضاع یا احوالی که بعد از تصویب مزبور بوجود آید پس آقاییان من میتوانم همان استدلالی که آنها درباره ما میکنند نسبت با آنها بکنم اگر حقیقتاً بیک اختلافی در خصوص اوضاع یا احوال بعد از تصویب بروز دهد البتّه بدیهی است که بعد از تصویب ایجاد میشود !

پس چرا آنرا گفته اید ؟ و اگر شما آنرا گفته اید هر چند که گفتنش هیچ سودمندی ندارد پس چرا بمن ایراد میکنید که آنرا نگاهداشته ام بفرض اینکه آن دارای سودمندی نباشد .

باین دلیل که استدلال شما پایه وجود کلمات اضافی میباشد در تعبیر من بکلی عاری از ارزش میباشد دلیل اینکه شما سرمشق من بودید ولی آقاییان من اضافه می کنند اگر احتمال میرفت که ممکن بود طرز تنظیم سادهتری برای بیانیه ایران بکار برده شود بفرمود است که اظهار دارند که کلمات «اوضاع یا احوال مستقیماً یا غیر مستقیم مربوط باجراء عهدنامهها یا قراردادها» ممکن بود ذکر نگردد چون دولت بریتانیا بپایشنها بیک سلسله تسلیلی در بیانیه خودمان مینماید

همانطور که آقاییان شما گفته ام این کلمات «مستقیماً یا غیر مستقیم مربوط» بالعکس دارای اثر سودمندی حقیقی بوده است یعنی بطور خلاصه مقصود آن احتمال اختلافاتی است که بند و ماده ۳۶ بآن اشاره نموده آن اختلافات مربوط باوضاع که مستقیماً یا غیر مستقیم ارتباط با یک عهدنامه دارند و اختلافات مربوط باوضاعی را که ارتباط دارند مستقیماً یا غیر مستقیم بنگات حقوق بین المللی خارج نمایند بنابراین هیچ تصور نمیشود تصور نمود که دولت ایران اثری را که میخواهد بیانیه خود بدهد بر حسب فورمولی که جواب بریتانیا اظهار میکنند بیان کند بآدمی نظر گرفتن فقط تمام اختلافات مربوط باجراء عهدنامهها یا قراردادها می که از طرف دولت ایران پذیرفته شده بعد از تصویب این بیانیه ولو بالعکس قابل تصور نیست که اگر دولت ایران آن منظور را داشت که دولت بریتانیا بآن نسبت میدهد اکتفا بیک مواد اضافی بیانیه دولت بریتانیا ننموده و فقط اکتفاء بگفتن این ننموده است که «کلیه اختلافات که بعد از تصویب این بیانیه راجع باوضاع یا احوال بعد از این تصویب بوجود آید که این متن بیانیه دولت بریتانیاست و باین اضافه ننماید» و که مستقیماً یا غیر مستقیم مربوط باشد باجراء عهدنامهها یا قراردادها که از طرف دولت ایران پذیرفته شده است .
اگر دولت ایران احتیاط بکار برده است در تنظیم متن خود آنرا با درج عدلی قبل از کلمات بعد از تصویب «محدودیتی که مربوط باختلاف که مربوط بمعدداشته است مشکلتن ننموده است بدون شك برای این بوده است که میخواسته که کلمات «بعد از تصویب راجع بخودش بمعدنامهها تیکه از طرف دولت ایران پذیرفته شده است اطلاق گردد .

همانطور که آقایان خواهید دید مامضانا نظر براینکه دولت بریتانیا قبول دارد و میخواند عطف توجه به منظور دولت ایران بنیاید دلایل بسیاری داریم برای اینکه بشما ثابت نمایم که منظور دولت ایران همان بوده است که ما آنرا بیان کردیم .

ما میتوانیم منظورهای متعددی بدیوان نشان دهیم . دلیل‌های زیادی از منظور دولت ایران یاوریم و در ابتدا ما میتوانیم فقط شرحیکه دو ان نیز آنرا یادداشت کرده است در موضوع فسفات‌های مراکش و تئیکه تصدیق نموده است که مکرر و در این مورد بخصوص دولتها مقصود داشتند که از موضوع قبولی تفاوت اجباری هر اثر عطف با سابق را طرد نمایند مخصوصاً برای اینکه بتوانند رد نمایند امکان اینکه اوضاعی با احوالی بدیوان ارجاع شود که مربوط بزمانی بود که در آن زمان دولت مورد دعوی نمیتوانسته پیش بینی نمود دعوی را در خصوص آن اوضاع با احوال بنماید .

آقایان بین اوضاع با احوالی که شامل این میشوند بلاشک در اوضاع قضائی عهدنامه هائی وجود دارد . وقتی دولتی عهدنامه‌ای را امضاء می نماید قبل از اینکه بداند که تفسیر یا اجرا آن بیکه بازرسی قضائی محول خواهد گردید ممکن است در تنظیم بعضی از مواد سهل انگاری کند چونکه بالاخره تهاجوش در تفسیر و اجرا بیکه مربوط بآن است میتواند تفاوت نماید و جای تردید نیست که می توان صورت نمود دولتهائی در موقع الحاق (در حالت بیبی که بدون شک ایران داشته) بیکه بیانیه قبولی صلاحیت اجباری میتواند در نظر داشته باشند که بطور کلی تمام عهدنامه هائی که ممکن است بطور سهل انگاری قبل از این بیانیه منعقد گردیده از اثر بیانیه دور سازند .

ولی آقایان دولت ایران خودرا پشت برده این تفسیر کلی مذهب نگرفته است . دولت ایران بیک دلیل مخصوصی و کاملاً روشن در خصوص کنار گذاشتن عهدنامه های زمان قبل از تصویب را آورده و این شرح که اوضاع آنرا بشبوت میرساند در ۱۹۳۰ - وقوع امضاء بوسیله نماینده خود در لاهه بیانیه قبولی را با امضاء رسانده ایران با ممالک متعدد که یکی از آنان بریتانیای کبیر است مشغول مذاکره ارجاع بقرار دادهای جدید که جایگزین عهدنامه های گذشته که بر اساس کابینولاسیون تنظیم شده بودند بوده است

در ۱۹۲۷-۱۹۲۸ قراردادهائی القاء گردید ولی اصول جدید تعیین نگردید و اثرات حقوقی ناشیه از این القاءها بوسیله مبادله نامه مشخص نگردیده بود و ایران از ایرادات حقوقی تازمانی که بیک عهدنامه جدیدی این وضعیت را تثبیت ننماید شدیداً اجتناب مینمود .

بریتانیای کبیر در جواب خود این ترفیع ما را رد نموده مقدمه میگوید که ما نمیتوانیم بآن متوسل شویم زیرا وقت گذشته و در بر شده است شما آقایان خود تفاوت خواهید نمودم تصدیق میکنم که این ترفیعی است که شما ادر نظر گرفتن حقیقت آنرا پسینجید ما از شما تقاضا نداریم که دولت ایران را صرفاً در آنچه که بیان میکنند قبول داشته باشید با با باز مگویند که این ترفیع را نمیتوان بیان کرد زیرا که بیانیه ای است که دارای ارزش *Contra proferendum* میباشد .

قاعد *Contra proferendum* در خصوص تمهدات دو جانبه بیک قاعده سودمندی است و ای در خصوص بیانیه های بیک جانبه اگر شما بیکطرف تمهد اجازه ندهید که بعضی تمهدات بیک جانبیه را که متعاً با او باشد در سندی نظیر اعلامیه درج نماید پس دیگر چیزی باقی نخواهد ماند . این قاعده *Contra proferendum* ظاهراً مهم انری در اینجا نمیتواند داشته باشد . دولت بریتانیا بیا میگوید : این است که آیا تفسیر من امکان پذیر میباشد خیر امکان پذیر نیست زیرا به ایراد بر میخورد .

ایراد اول این است که لازم بود برای رد عهدنامه های کابینولاسیون این شرط محدودیت تمهدات و اختلافاتی که بدیوان ارجاع خواهد شد نسبت به عهد نامه هائی که مبدأ مبادله میگردد درج شود . زیرا که میگویند شما بلاادارای محدودیتی بودید که پیش بینی مینمود تنها میتوان اختلافات را

بعد از اوضاع و یا احوال بدی ناشی میشود ارجاع نمود .

البته شکی نیست زیرا اوضاع و احوال بدی بوده و ممکن نیست که این اوضاع یا این احوال بدی زائیده عهدنامه های قبلی باشند . تصور می رود آقایان این یک عرض حال اصولی باشد .

در کویه بیانیه هاییکه به اختلافاتیکه بعد اراجح با اوضاع و احوال بدی بروز کرده قناعت مینمایند این اوضاع و احوال بدی بخوبی میتوانند از قرارداد هاییکه قبلاً تنظیم گردیده اند ناشی باشند و تا اندازه ای که قرارداد های سابق انگلیس ماقبل قرارداد انگلیس و ایران فزاینده و ایران یاد امارک و ایران هنوز اعتبار میداشتند دولت ایران کاملاً محق بوده است که بخواهد صلاحیت دیوان را در خصوص اختلافاتی که از آنها ناشی میشود کنار بگذارد و از این لحاظ لازم داشته است که یک محدودیتی بعهده نامه ها بدهد .

سپس بمانیم گویند : ولی عهدنامه های کاپیتولاسیون منعاً گردیده بودند ، آقایان این ایراد از نظر دور داشته است که رفتاریکه نسبت باتیاج دولت انگلیس در ایران مینماید مجرا گردد بموجب یک سلسله مفاد بیچیده ای تمییز شده بود که فقط تعدادی از آن بوسیله تبادل یاد داشت ۱۰ مه ۱۹۲۸ که در ضمیمه ۲ تذکاریه بریتانیا جزء ۲ شرح داده شده لغو گردیده است . در یک تبادل یاد داشت دیگر که تذکاریه بریتانیا از قلم انداخته است (من نمیدانم چرا در صورتیکه دارای همان تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۸ میباشد من در این خصوص توجه دیوان را جلب مینمایم زیرا که آنرا در ایرادات اولیه خودمان ارائه داده ایم) کلمه به کلمه گفته شده است . با وجود اینکه عهد نامه ایکه امروز امضاء شده بین اعلیحضرت بادشاه انگلستان و اعلیحضرت شاهنشاهی بادشاه ایران فقط جایگزین مواد عهدنامه هائی میباشد که بین طرفین موجود و هر نوع حق ابرار را که در آزادی کامل عمل بمنظور تمییز حقوق کم رنگی خود محدود مینموده است دولت اعلیحضرت بادشاه انگلستان و دولت شاهنشاهی ایران توپا مایلند در موادیکه در عهد نامه های موجود که عهد نامه های باضام رسیده امروز در آنها تغییری نداده تجدید نظر بعمل آورند تا بتوانند در مدت یکسال عهد نامه تجارتی و بحری مائی که وضعیت آنانرا با اوضاع حاضر وفق دهد برقرار نمایند .

توجه آقایان را باین کلمات آخر جلب مینمایم . پس اذعان شده است که در ۱۰ مه ۱۹۲۸ بین انگلستان و ایران مواد عهد نامه هائی جود دارد که بقوه خود باقی مانده با اوضاع و احوال آن زمان وفق نمیدهند و تجدید نظر در آن در جریان سال مورد قبول واقع شده است . ولی آقایان در ۱۹۳۰ هنوز این تجدید نظر بعمل نیامده بود . آن موادیکه رسماً اعلام شده است با زمان وفق نمیدهد در اعتبار خود باقی بودند آیا راست است بانه که پسندیده و جایز میباشد که دولت ایران محتاط بوده و نگذارد او را بعد از نقص با عدم شناسائی یک عهدنامه ایکه تجدید نظر در آنرا با و وعده داده و بآن عمل ننموده بودند بدیوان بکشاند .

یک ایراد ثالثی بمانسی کنند و دلیل آن را اشتباه است و مسا واصل Compronsoire مندرجه در عهدنامه های مزبور که من قبلاً آن اشاره نموده ام و قبل ما بعد از دهم اکتبر ۱۹۳۰ با دولت بلژیک - هلند - آلمان - فرانسه - سوئد و غیره مبادله شده مندرج است ! استخراج مینمایند بلی در این عهدنامه ها موادی مبینیم که دارای اثر دیگری بغیر از این است زیرا منحصرأ مربوط باختلافات ناشی از تفسیر با اجراء کلیه عهدنامه ها با قرارداد های که مبادله شده یا مبادله خواهد شد میباشد یعنی چه عهدنامه هائی که مبادله شده چه عهدنامه هائی که در آینده مبادله خواهد شد .

من نمی توانم طرز فکر انگلستان را بفهمم که می گویند ببینید باین ترتیب است که باید مفهوم « بعد از تصویب » را تفسیر کنید . و در حقیقت این نشانه آنست که دولت ایران نظری نسبت

بفرق بین عهدنامه‌های مبادله شده و عهدنامه‌های آینده نداشته است ولی آیا من ذیعق نیستم آقایان بکسر بشما تکویم . این دلیل آنست که وقتی یک و تنها در مقابل مملکتی قرار گرفته‌ایم که با وعده رفتار عمومی و وضیعت جدیدی داده‌اند، مادولت ایران آنچه ایراد راجع باینکه صلاحیت حکمیت به نضات شامل عهدنامه‌های گذشته میشود از خود دور سازیم ولی در موقعی که ما در مقابل یک بیانیه عمومی قرار گرفته‌ایم که دولت هائی می‌توانند بآن اتکاء نمایند که با ما قرارداد ندارند یا قرارداد های مخصوص منقده با آنها بوقع اجرا در نیامده است ما احتیاطی را ملحوظ می‌داریم که آنها ضروری می‌دانیم و آن اینست که کلیه اختلافات مربوط به عهدنامه‌های قبلی را بطور سریع دور می‌سازیم .

آقایان ما باز یک دلیل راجع بمنظور خود دادیم . این دلیل در کلماتی موجود است که من نمی‌دانم چرا (و بایک عدم حساسیتی که از طرف متخصمین امور مشرق زمینی و خاور دور عجیب می‌نماید) مخالفین ما آنها درک نکردند و این کلمات عبارتست از «طرف ایران پذیرفته شود» این عبارت چه می‌خواهد بگوید ؟ شاید این کلمات احتیاجی نباشد ؟ این کلمات زائد هستند ؟ این کلمات، شاید زائد بودند اگر موضوع مملکت من و با اغلب ممالکی که در اینجا نماینده دارند در میان بود وقتی که ما از عهدنامه صحبت میکنیم البته ما از عهدنامه‌هایی که صحبت میکنیم که مملکت ما آنها پذیرفته است .

برای چه ایران صحبت از عهدنامه‌هایی که از طرف ایران پذیرفته شده می‌کند ؟ برای اینکه آقایان ما در سال ۱۹۳۰ بوده و ایران هنوز در تحت قیود بعضی عهدنامه‌ها میباشد که آنها را از جانب خود پذیرفته شده ندانسته و تحمیلی میدانند و منظور دارد بدین طریق (با در نظر گرفتن اندیشه‌های خود) کلیه عهدنامه‌های آتزمان را که امیدوارست باین رسیده و در آن تعدیبات اقتصادی و سیاسی ممالک بزرگ اروپا متحمل گردیده دور اندازد .

ولی آقایان من یک دلیل پنجم و آخرین دلیلی دارم و بعد از این امروز شرح خود خانه میدهم . این دلیل یک سندی است (معتدلت می‌خواهم و با تصور میکنم که آخرین سندی باشد که ما ارائه خواهیم داد چون گمان ندارم سند دیگری موجود باشد) که فقط چند روز قبل من تبادل افکار با ریزنهای ایرانی خود بنظر من رسیده است . آنان بمن اظهار کردند یک قانون ایرانی راجع بتصویب بیانیه وجود دارد که در این قانون ایرانی اگر ممکن بود استقهای موجود باشد و من یقین دارم که استقهای دریبانیه که بزبان فرانسه تنظیم شده وجود ندارد بشرط اینکه مفهوم آنها بطوری که صرف و نحو فرانسه حکم میکنند محترم شمارند هیچگونه شکلی راجع بحقیقت آن قسمت تصویب ملی ایران تقدیم و از طرف آن تصویب شد موجود ندارد و بنا بران من متن فارسی آنها بوسیله یک متخصص قسم خورده ترجمه نمودم و این همان سند است که ارائه آنها مغایب محترم من قبول نموده است پس از آنکه بوجه مقررات ددبیرخانه دیوان تسلیم شده باشد در این متن که در صفحه ۴۷۴ بیانیه مندرج است مابینیم این شرح ذکر می‌نماید قبولی قضات اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را از طرف دولت ایران بشرط معامله متقابله برای مدت شش سال و سپس تا زمانی که بوسیله اعلامیه الغاء بآن خاتمه داده شود راجع بکلیه اختلافاتی که از اوضاع و با احوال که مستتیا یا مستقیم مربوط به عهدنامه‌ها و قراردادهائی باشد که دولت ایران پس از تصویب این بیانیه خواهد پذیرفت . « که دولت ایران خواهد پذیرفت پس از «حالا در اینجا در مقابل یکی از قیودات Adverbs قرار گرفته‌ایم که نمی‌تواند بجای دیگر اطلاق شود و طریقه تنظیم دیگری میسر نییاشد و نمی‌تواند با اوضاع یا احوالات تباط داشته باشد باید متنا مربوط باشد بکلمه «پذیرفته شود» و این بطور وضوح نشان می‌دهد که در حال در ۱۹۳۰ دولت ایران مفهوم واقعی متن را که امضاء